

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: 92/08/27

موضوع: مقایسه تاریخ و تدوین حدیث در مکتب اهل بیت و مکتب سقیفه (3)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسیما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله بحث ما در رابطه با مقایسه تاریخ حدیث و تدوین حدیث میان اهل سنت و شیعه بود. عرض شد یکی از نکات حساسی که آقایان در رابطه با تاریخ حدیث آورده‌اند ممانعت شیخین از نشر حدیث بوده است. حدیث مهمی که علمای اهل سنت نقل می‌کنند و واقعاً تمام شاکیه سنت را زیر سؤال می‌برد، سخنی است که از خلیفه دوم نقل می‌کنند. جناب خلیفه به صحابه می‌گوید:

«إن حدیثکم شر الحدیث إن کلامکم شر الکلام»

الإحکام فی أصول الأحکام، اسم المؤلف: علی بن أحمد بن حزم الأندلسی أبو محمد، دار النشر: دار الحدیث - القاهرة - 1404، الطبعة: الأولى، ج 6، ص 255، الباب السادس والثلاثون

این کلام در حقیقت نشان می‌دهد که ارزش سنت پیغمبر اکرم نزد خلفا چقدر بوده است. در حقیقت این عبارت، عبارت دیگری همان تعبیر: «إن الرجل لیهجر»؛ «حسبنا کتاب الله» یا: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ» و امثال این عبارات است. «عبارتک شتی و حرفک واحد»!!

نکته دیگر که در اینجا قابل توجه است، این است که خلفا با نشر سنت مخالفت کردند. البته عزیزان دقت داشته باشند اگر اینها با نشر سنت مخالفت می‌کنند، مخالفت با سنت متداول همانند روزه و نماز و طهارت و نجاست و حیض و نفاس نبوده است؛ و نقل این احکام هیچ مشکلی نداشته است.

همچنین اشکالی نداشت قصاص‌هایی بیابند، بخواهند داستان‌سرائی کنند و داستان‌های تورات و انجیل و امثال آن را مطرح کنند. نشر این مطالب کاملاً آزاد بود.

شخصیت‌های مسئله‌داری همانند «تمیم داری» و امثال او کاملاً در جامعه آزاد بودند و کرسی تدریس هم در مسجد النبی داشتند. آن‌ها بعضی از صحابه را تحت تأثیر قرار داده بودند.

شما ببینید چقدر اسرائیلیات توسط برخی از صحابه نقل شده است. این مسائل عمدتاً مستند به افراد مسئله‌داری بود که بعد از رحلت پیغمبر اکرم مسلمان شده بودند و مشخص نبود مسلمان شدن آن‌ها با چه انگیزه‌ای بوده است!؟

نکته سوم که بسیار حساس و مهم است، این است که خلیفه دوم، «عمر بن خطاب» دستور داد احادیث را آتش زدند، بخشنامه صادر کرد مبنی بر اینکه کسی حق نقل حدیث ندارد، اعلام کرد حدیث شما «شرّ الحدیث» و کلام شما «شرّ الکلام» است و تنها به قرآن بپردازید.

حال خواهیم گفت کسانی که بحث قرآنی داشتند هم از کتک‌ها و شلاق جناب خلیفه در امان نبودند. «عبدالرحمن بن عوف» از پدرش عبارتی نقل می‌کند و می‌گوید:

«والله ما مات عمر بن الخطاب حتى بعث إلى أصحاب رسول الله فجمعهم من الآفاق عبدالله وحذيفة وأبي الدرداء وأبي ذر وعقبة بن عامر»

عمر علی رغم تلاش‌هایی که برای جلوگیری از نشر حدیث کرد، به این نتیجه رسید که صحابه از قبیل عبدالله، حذیفه، ابودرداء، ابوذر و عقبه بن عامر را از گوشه و کنار کشور اسلامی جمع کرد.

«فقال ما هذه الأحاديث التي قد أفشيتم عن رسول الله في الآفاق»

گفت: احادیثی که در گوشه کنار دنیا در میان مردم منتشر کردید، چیست و چرا چنین کاری کردید؟!؟

«فقالوا أئنهانا»

صحابه گفتند: ما را از نقل حدیث پیغمبر نهی می‌کنی؟!

اگر جناب خلیفه بگوید بله نهی می‌کنم چگونه بگوید، زیرا تمامی این افراد جزو شخصیت‌های شاخص جامعه، بزرگان و به قول آقایان مفتیان از صحابه هستند. و اگر بگوید نه هم چگونه بگوید، زیرا افشاء احادیث «أفشیتم عن رسول الله» است.

دوستان! این کلمه «أفشیتم» را دقت داشته باشند. این خود نکته ظریفی دارد به این معنا که شما بعضی مطالبی که مردم نمی‌دانند و صلاح نیست کسی بداند را افشاء می‌کنید، وگرنه در مورد روزه و نماز و طهارت و نجاست کلمه «أفشیتم عن رسول الله» معنا ندارد.

قطعاً این روایات، روایاتی است که مربوط به بحث خلافت و امامت است. نشر این مطالب کیان سیاست جناب خلیفه را به خطر می‌اندازد و حداقل این است که مردم را نسبت به حکومت بدبین می‌سازد.

«فقال ما هذه الأحادیث آلتی قد أفشیتم عن رسول الله فی الآفاق فقالوا أئنهانا قال لا أقیموا عندی»

عمر بن خطاب گفت: لازم نیست به مسافرت بروید و پیش خودم بمانید.

«لا والله لا تفارقونی ما عشت»

به خدا سوگند تا زمانی که زنده هستم حق بیرون رفتن از مدینه را ندارید.

«فنحن أعلم ما نأخذ ونرد علیکم»

خود ما می‌دانیم چه احادیثی را از شما اخذ و قبول کنیم، و چه احادیثی را رد کنیم و بگوییم حق نقل آن را ندارید.

ببینید ذیل روایت خیلی ظریف است. معنای حرف عمر بن خطاب این است که باید کنترل احادیث دست ما باشد؛ هر حدیثی ما صلاح دیدیم از پیغمبر نقل کنید حق نقل دارید و هر روایتی را صلاح ندیدیم حق افشای آن را ندارید. راوی می‌گوید:

«فما فارقوه حتی مات»

صحابه تا آخر عمر خلیفه از مدینه بیرون نرفتند.

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضل‌ها و تسمیه من حل‌ها من الأمائل، اسم المؤلف: أبو القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفكر - بیروت - 1995، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ج 40، ص 500، ح 4726

این روایت چه پیامی دارد؟! حضرات معتقدند ما اهل سنت هستیم، ما قبول می‌کنیم. ولی خوب است ببینند که برخورد خلیفه با سنت اینچنین است.

در میان صحابه شخصیت‌هایی مانند «حذیفه» است که اصحاب سرّ نبی گرامی اسلام است و از اسرار مگوی رسول الله باخبر است. همچنین «ابوذر غفاری» شمشیر برّانی است که در برابر مخالفین و بدعت گذاران مقاومت می‌کند و در نهایت در همین مسیر از دنیا می‌رود یا به تعبیری به شهادت می‌رسد.

فرد دیگر «عبدالله بن مسعود» است یا «عبدالله بن عباس». ظاهراً «عبدالله بن مسعود» بیشتر مراد است، جناب خلیفه با او درگیر بوده است و او بخاطر نقل روایت در زندان بود.

سؤال این است که این شاخصین از صحابه چرا باید از نظر نقل احادیث اینقدر تحت فشار باشند به طوری که آن‌ها را از جای جای کشور اسلامی احضار کند، در مدینه تحت نظر داشته باشد، تمام احادیث آن‌ها را کنترل کند و خلیفه باید به احادیث آن‌ها نظر بدهد که این حدیث حق نشر دارد یا ندارد!!

«دارمی» که کتاب «سنن» او یکی از کتب معتبر عزیزان اهل سنت است، معاصر جناب «بخاری» بوده است و با «بخاری» در یک سال از دنیا رفته است. ایشان روایتی نقل می‌کند که شنیدنی است و نکات ظریفی دارد. او نقل می‌کند:

«بَعَثَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَهْطًا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى الْكُوفَةِ»

خلیفه دوم، جماعتی از انصار را به کوفه فرستاد و من هم با آنها بودم.

«فَجَعَلَ يَمْشِي مَعَنَا حَتَّى أَتَى صِرَارًا»

و جناب خلیفه هم تا منطقه صرار به مشایعت ما آمده بود.

«وَصِرَارُ مَاءٌ فِي طَرِيقِ الْمَدِينَةِ»

صرار منطقه‌ای آبی در راه مدینه بود.

«فَجَعَلَ يَنْفُضُ الْعُبَارَ عَنِ رِجْلَيْهِ»

گرد و غبار راه لباس او را خاکی کرده بود و او خاک‌های لباسش را پاک می‌کرد.

«ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ تَأْتُونَ الْكُوفَةَ فَتَأْتُونَ قَوْمًا لَهِمْ أَزِيزٌ بِالْقُرْآنِ»

سپس خلیفه گفت: شما به کوفه می‌روید با دسته‌ای از مردم مواجه خواهید شد که زمزمه‌های قرآنی دارند.

«فَيَأْتُونَكُمْ»

آنها نزد شما می‌آیند.

«فَيَقُولُونَ قَدِمَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ قَدِمَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ»

و می‌گویند: اصحاب پیغمبر آمدند، اصحاب رسول الله آمدند.

«فَيَأْتُونَكُمْ»

آن‌ها نزد شما می‌آیند.

«فَيَسْأَلُونَكُمْ عَنِ الْحَدِيثِ»

اولین سؤالی که از شما سؤال می‌پرسند در مورد احادیث پیغمبر است.

دلیل اینکه ابتدا در مورد احادیث پیغمبر سؤال می‌پرسند این است که آنها در بحث قرآنی مشکل ندارند.

«فَاعْلَمُوا انَّ اَسْبَغَ الوُضوءِ ثَلَاثٌ وَثِنْتَانِ تُجْزِيَانِ»

همین اندازه بدانید که اگر کسی بخواهد وضو بگیرد، صورت یا دستش را دو یا سه مرتبه بشوید، کفایت می‌کند.

معنای این عبارت این است که شما تنها یک سری احکام ظاهری که مربوط به نماز و روزه و طهارت و نجاست و

امثال آن است را بیان کنید. جناب خلیفه حرف خود را دوباره تکرار می‌کند که وقتی به کوفه رفتید با دسته‌ای از

افراد روبرو خواهید شد که شما را اصحاب پیغمبر معرفی می‌کنند؛

«فَيَسْأَلُونَكُمْ عَنِ الْحَدِيثِ»

از حدیث پیغمبر از شما سؤال می‌کنند،

«فَأَقِلُّوا الرَّوَايَةَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ»

برای این افراد از پیغمبر روایت کم نقل کنید.

تنها به توضیح دادن وضو که سه مرتبه صورت و سه مرتبه دست خود را بشویید اکتفا کنید. به بیان بهتر اینها باید مباحثی را نقل کنند که همه بلد هستند و بیش از این حق ندارند. و حق نقل حدیث از پیغمبر اکرم را ندارند؛

«فَأَقِلُّوا الرُّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا شَرِيكُكُمْ فِيهِ»

حال اینکه «وَأَنَا شَرِيكُكُمْ فِيهِ» چه معنایی دارد، خود معرکه آراء است. به این معنا که احادیث پیغمبر اکرم را نقل نکنید، اگر چنانچه مسئولیتی متوجه شما شد من قبول می‌کنم و وزر و وبال آن به عهده من است. معنای این عبارت همین است!

جناب عمر دستور می‌دهد شما از پیغمبر اکرم روایت نقل نکنید و هر مشکلی پیش آمد خودم پاسخگو هستم. اگر شما روایاتی نقل نکردید و به همین خاطر احساس می‌کنید تکلیف دارید که به آن عمل نکردید و فردای قیامت گرفتار می‌شوید، من هم با شما در تکلیف شریک هستم. منظور محترمانه حرف او همین است!!

در «وَأَنَا شَرِيكُكُمْ فِيهِ» مفهوم بسیار عمیقی وجود دارد به این معنا که شما از پیغمبر اکرم روایت کم نقل کنید و در تمام مسئولیت‌ها و گناه‌هایتان من هم شریک هستم. یعنی شما کار به روایات نداشته باشید که بگویید احساس تکلیف داریم و اگر روایت نقل نکردیم فردا گرفتار می‌شویم، مشکل پیش می‌آید و پیغمبر اکرم از ما گلایه می‌کند؛ زیرا من در تمام امور شریک شما هستم!!

حال آیا اینکه «وَأَنَا شَرِيكُكُمْ فِيهِ» با این معنا با آیه شریفه:

(وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)

و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود.

سوره انعام (6): آیه 164

تطبیق می‌کند یا نمی‌کند عاقلان دانند! در ادامه، راوی روایت آقای «قرظة بن كعب» می‌گوید:

«وان كنت لأجلِس»

وقتی در جواب کلمه «إِن»، لام بیاید «إِن» مخفف از مثقله است. مثل آیه شریفه

(وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

سوره آل عمران (3): آیه 164

که اینجا دیگر «إِن» شرطیه نیست. همان «إِنَّ» است که به قولی مخفف شده و تشدید آن افتاده است. «وان كنت» در حقیقت «وائی كنت» است.

«وان كنت لأجلِس في القوم فيذكرون الحديث عن رسول الله»

در میان جمعی می‌نشستیم و بحث حدیث از پیغمبر اکرم می‌شد

«وائی لمن أحفظهم له»

من حافظترین این مردم به احادیث پیغمبر بودم.

من دیدم در میان احادیثی که این افراد از پیغمبر اکرم نقل می‌کنند، من بیش از همه روایت از رسول الله حفظ هستم و بیش از آنها روایت از پیغمبر در سینه من است.

«فإذا ذكرت وصية عمر سكت»

وقتی یادآور وصیت خلیفه می‌شدم مهر سکوت بر لب می‌زدم و حرف نمی‌زدم.

سنن الدارمی، اسم المؤلف: عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد الدارمی، دار النشر: دار الكتاب العربي - بيروت -
1407، الطبعة: الأولى، تحقيق: فواز أحمد زمرلی، خالد السبع العلمي، ج 1، ص 97، ح 280

مثل «ابوهریره» که می‌گوید: اگر من حدیث نقل می‌کردم؛

«لشج رأسی»

سر من تکه تکه می‌شد.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة
الرسالة - بيروت - 1413، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، محمد نعيم العرقسوسی، ج 2، ص 601،
ح 126 أبو هريرة

او در جای دیگری می‌گوید: شلاق‌ها کمر مرا می‌نواخت. بنده این مطالب را در بخش بعد عرض می‌کنم و قدم
به قدم جلوتر می‌رویم.

شما ببینید یک صحابی پیغمبر اکرم است که می‌گوید: من «أحفظ الناس» به حدیث رسول خدا بودم، اما از
ترس عمر یا به خاطر توصیه عمر نقل حدیث نمی‌کردم.

همچنین «يعقوب بن ابراهيم انصاری» متوفای 182 هجری و جزو شخصیت‌های برجسته به قولی «خیر
القرون»، روایتی را از «قرظة بن كعب انصاری» نقل می‌کند و می‌گوید:

«أقبلت في رهط من الأنصار إلى الكوفة فشيئنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه يمشي»

با جماعتی از انصار به سمت کوفه می‌رفتیم و عمر بن خطاب هم ما را مشایعت می‌کرد.

«حتى انتهينا إلى مكان قد سماه»

در روایت قبل خواندیم مراد از این مکان همان منطقه یا چشمه سار «صرار» بوده است.

«قال هل تدرون لم مشیت معکم یا معشر الأنصار»

عمر بن خطاب گفت: آقایان انصار می‌دانید من برای چه منظور شما را مشایعت کردم؟

از این عبارت معلوم می‌شود کار جناب خلیفه غیر متعارف بوده است. قرار نبود خلیفه گروه‌هایی که برای سفر تبلیغی می‌رفتند را مشایعت کند و چند کیلومتر بیرون از مدینه با آنها برود.

«قالوا نعم لحقنا»

گفتند: به خاطر اینکه حق و حقوقی داریم.

آنها گفتند: ما صحابه پیغمبر هستیم، گروه تبلیغی هستیم، به خاطر جهاد فرهنگی و نشر اسلام می‌رویم و حتماً حق و حقوق و احترامی داریم.

«قال إن لکم الحق»

خلیفه گفت: درست است شما حق و حقوقی دارید و ما به شما احترام می‌گذاریم.

«ولکنکم تأتون قوما لهم دوی بالقرآن کدوی النحل»

اما وقتی شما به کوفه می‌روید، با قومی برخورد می‌کنید که وز وز قرآنی آنها همانند وز وزهای زنبور عسل است.

یعنی همانطور که صدای وز وز زنبور عسل کاملاً در فضا می‌پیچید، این افراد آنچنان با قرآن انس دارند که زمزمه‌ها و قرائت قرآن آنها همانند وز وز زنبور عسل است.

«فأقلوا الروایة عن رسول الله»

شما از پیغمبر اکرم برای این افراد روایت کم نقل کنید.

«وَأَنَا شَرِيكُكُمْ»

و من هم شریک شما هستم.

«فَقَالَ قِرْطَبَةُ لَا أَحَدٌ حَدَّثَنَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَبَدًا»

قرطبة بن کعب می‌گوید: من بعد از این، ابدأً روایتی از پیغمبر اکرم نقل نمی‌کنم.

بنابراین معلوم است «فَأَقْلُوا الرِّوَايَةَ» کنایه است! او نتوانست بگوید شما به هیچ وجه روایت نقل نکنید، می‌گوید: روایت کم نقل کنید!! این صحابی هم فهمیده است نظر جناب خلیفه این است که در میان مردم، روایت از پیغمبر اکرم نقل نشود. و در ذیل روایت می‌گوید:

«كَانَ عَمْرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِيمَا بَلَّغْنَا لَا يَقْبَلُ الْحَدِيثَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ»

آنچه به گوش ما رسیده این است که خلیفه اصلاً حدیث پیغمبر را از کسی قبول نمی‌کرد.

الرد علی سیر الأوزاعی، اسم المؤلف: يعقوب بن إبراهيم الأنصاري أبو يوسف، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، تحقيق: أبو الوفا الأفغاني، ج 1، ص 30، باب سهم الفارس والراجل

جناب «طحاوی» یکی از ائمه اهل سنت است و شخصیت پرآوازه است. کتاب جناب «طحاوی» کتاب درسی حوزه‌های علمیه اهل سنت است. جزو کتاب‌های درسی شافعی‌ها، مالکی‌ها، حنفی‌ها، حنبلی‌ها و حتی وهابی‌هاست.

کتاب‌های «طحاوی» جزو کتاب‌های مهم و اساسی است و شخصیت «طحاوی» هم شخصیت مقبول نزد جمیع مذاهب است. ایشان هم خیلی قاطعانه می‌گوید:

«يا معشر الأنصار قالوا نعم لحقنا قال إن لكم لحقا وإنكم تأتون قوما لهم دوى بالقرآن كدوى النحل فأقلوا الرواية

عن رسول الله وأنا شريككم»

سپس راوی می‌گوید:

«لا أحدث حديثا عن رسول الله أبدا»

من قول می‌دهم تا آخر عمر روایت از پیغمبر برای مردم نقل نکنم.

شرح مشکل الآثار، اسم المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوی، دار النشر: مؤسسة الرسالة -

لبنان / بيروت - 1408 هـ - 1987 م، الطبعة: الأولى، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، ج 15، ص 319، ح 6049

من در همین زمینه روایت دیگری را هم از حاکم آوردم. روایات گذشته مقداری بودار است و نقل روایت اینچنینی مسئله آفرین است و ممکن است ما را متهم کنند و بگویند روایت‌هایی که شما از کتاب‌های ما می‌گیرید روایت‌های ضعیفی است و ما توجه زیادی به این روایات که «دارمی» و افراد دیگر نقل کرده است نداریم.

«حاکم نیشابوری» که از خَرِیْطین فن رجال است این روایت را نقل می‌کند و سند آن را هم تصحیح می‌کند. او همان روایت «قرظة بن كعب» را نقل می‌کند و می‌گوید:

«خرجنا نريد العراق فمشى معنا عمر بن الخطاب إلى صرار فتوضأ»

با جماعتی پیاده به سمت عراق می‌رفتیم و عمر بن خطاب تا منطقه صرار کنار چشمه با ما آمد و وضو گرفت.

«ثم قال أتدرون لم مشيت معكم»

سپس گفت: می‌دانید چرا من با شما آمدم؟!!

«قالوا نعم نحن أصحاب رسول الله مشيت معنا»

ما گفتیم: بله، زیرا ما اصحاب پیغمبر هستیم و به همین خاطر حق و حقوقی داریم.

«قال إنكم تأتون أهل قرية لهم دوى بالقرآن كدوى النحل فلا تبدونهم بالأحاديث فيشغلونكم»

عمر گفت: در راه به قومی برخورد می‌کنید که وز وز قرآنی آنها همانند وز وزهای زنبور عسل است. مبادا به آنجا روید شروع به نقل حدیث کنید و سر آنها را به احادیث مشغول کنید.

«جردوا القرآن»

فقط از قرآن بگویید.

این حرف همان «حسبنا كتاب الله» است.

«وأقلوا الرواية عن رسول الله وامضوا وأنا شريككم»

روایت از رسول الله کم نقل کنید و من هم با شما هم مسئولیت هستم.

«فلما قدم قرظة قالوا حدثنا قال نهانا بن الخطاب»

قرظة می‌گوید: وقتی به آنجا رفتیم و از ما در مورد احادیث پیغمبر سؤال می‌کردند، می‌گفتیم: عمر بن خطاب ما را نهی کرده است.

ایشان در مورد سند روایت هم می‌گوید:

«هذا حديث صحيح الإسناد له طرق تجمع ويذاكر بها»

این روایت صحیح السند است، طرق متعددی دارد که با یکدیگر قابل جمع و بحث است.

راوی می‌گوید:

«وقرظة بن كعب الأنصاري صحابي سمع من رسول الله ومن شرطنا في الصحابة أن لا نطويهم وأما سائر روايته فقد احتجا به»

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1411 هـ - 1990 م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ج 1، ص 183، ح 347

باید جناب «حاکم نیشابوری» بیاید و تعلیقه‌های این روایت را خودشان برای ما معنا کند. این هم برگ دیگری از عنایت جناب خلیفه به سنت پیغمبر و احادیث پیغمبر است. برگ بعدی تهدید صحابه از سوی خلیفه به ضرب و سجن و نفی بلد بخاطر نقل احادیث پیغمبر است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته